

دکتر دیوید هاوارد، جاشوا-روت، جلسه ۸

جاشوا 5

دیوید هاوارد و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر دیوید هاوارد است در حال تدریسش در مورد یوشع از طریق روت. این جلسه ۸، یوشع ۵، آمادگی برای به ارث بردن زمین است.

حالا می‌خواهیم فصل پنجم یوشع را بررسی کنیم، و این نتیجه‌گیری چیزی است که من آن را مقدمات ارث بردن زمین می‌نامم، فصل‌های اول تا پنجم.

فصل ششم با بخش مربوط به نبردهای واقعی، اریحا و غیره آغاز می‌شود. بنابراین، سوال این است که یکی از سوالات این است که در فصل پنجم چه می‌گذرد؟ و هدف از وقایع اینجا چیست؟ همانطور که اشاره کردم، من استدلال می‌کنم که فصل پنجم یکی از فصل‌ها است و نتیجه‌گیری بخش قبلی است. چه این را بپذیرید چه نپذیرید، همه محققان این را قبول ندارند، اما اگر مقدمه‌ای برای بخش بعدی باشد، اولین مواجهه با کنعانیان در سرزمین یا حداقل از طریق شنیدن است.

اما در واقع، همه چیز از فصل دوم تا آیه ۱۵ هیچ ارتباطی با این پادشاهان کنعانی ندارد. بنابراین، من فکر می‌کنم فصل پنجم، آیات دوم تا ۱۵ یک واحد هستند و در اینجا سه قسمت وجود دارد، سه چیز در اینجا به ما گفته شده است. و من همه آنها را تحت عنوان مقدمات آیینی قرار می‌دهم.

بخش اول، آیات دو تا نه، ختنه کردن مردم است، این یکی از آیین‌هایی است که در تورات به آن دستور داده شده است. آیات ۱۰ تا ۱۲ مربوط به جشن گرفتن عید فصح برای اولین بار پس از مدت‌ها است. و سپس بخش سوم، رویارویی یوشع در مقابل اریحا با فرمانده ارتش خداوند است که به سرزمین مقدس آنجا اشاره دارد.

من فکر می‌کنم در هر سه مورد، این ایده مطرح است که قبل از درگیر شدن در نبردها، خود را با خداوند درست کنند. همانطور که در بخش قبلی اشاره کردم، این مرا به یاد سخنان عیسی می‌اندازد: «ابتدا پادشاهی خدا و عدالت او را بجوید، و سپس همه این چیزهای دیگر به شما اضافه خواهد شد.» بنابراین، اگر اسرائیل طبق کتاب عمل کند و خود را تقدیس کند، همانطور که در فصل سوم می‌بینیم، خود را مقدس سازد، در بقیه کتاب همه چیز به نفع آنها پیش خواهد رفت.

و ما شاهد وقوع این اتفاق هستیم، و یک مورد تماشایی را می‌بینیم که در آن وقتی آنها کاری را که باید انجام می‌دادند انجام نمی‌دادند، در فصل‌های هفت و هشت. بنابراین اکنون در فصل پنج، آیات دو تا نه را داریم و بخشی داریم که در مورد ختنه بحث می‌کند. و جالب است که ما اینجا برای بار دوم به ختنه اشاره می‌کنیم.

و سوال این است که این اصلاً چه معنایی دارد؟ و محققان در مورد آن بحث و گفتگو کرده‌اند. من شک دارم، فکر نمی‌کنم به این معنی باشد که این مردان باید برای بار دوم به صورت جداگانه ختنه شوند. اما احتمالاً به اولین باری اشاره دارد که ختنه برای اولین بار رواج یافت و مردم در آن زمان از مصر خارج می‌شدند و این کار را انجام می‌دادند.

در ادامه این را توضیح می‌دهد. آیه دو اشاره می‌کند که، چاقوهای سنگ چخماقی بسازید، بنی اسرائیل را برای بار دوم ختنه کنید. بنابراین، یوشع این کار را کرد.

جبعوت می‌نامد. و اگر کتاب مقدسی دارید که پاورقی دارد، به شما خواهد گفت که این در زبان عبری به معنای تپه‌ای از پوست ختنه‌گاه است. بنابراین، احتمالاً قبل از رسیدن یوشع به آنجا، به این نام نبوده است.

اما در نتیجه وقایعی که در آنجا اتفاق افتاد، این نام به این قوم داده شد. و آیه چهارم به ما می‌گوید که چرا این اتفاق افتاد. وقتی آنها از مصر بیرون آمدند، مردمی که در بیابان مردند و مردمی که بیرون آمدند ختنه شده بودند، اما هر کسی که در راه به دنیا آمد، آیه پنجم، ختنه نشده بود.

بنابراین، این دلیل انجام این ختنه دوم است. بنابراین، به مدت ۴۰ سال، آیه پنجم، آنها این عمل را انجام ندادند. آیه هفتم نیز همین را به ما می‌گوید.

می‌خواهم اینجا مکث کنم و نکته‌ای را در مورد موسی، رهبر بزرگ، بیان کنم. موسی مسلماً مرد خدا و رهبری بزرگ بود، از آن زمان تاکنون پیامبری مانند موسی وجود نداشته است. اما موسی در فصل چهارم کتاب خروج، ملاقات جالبی با خدا داشت.

خب، می‌خواهم با من به آن موضوع پردازید و فقط به نکته‌ای اشاره کنیم. انگشتان را اینجا در یوشع، باب پنجم نگه دارید. اما در خروج، باب چهارم، فقط برای آماده‌سازی صحنه، خروج‌های سه و چهار، جایی که خدا با موسی در بوته سوزان ملاقات می‌کند.

خدا به موسی می‌گوید که پاهایش را درمی‌آورد، کفش‌هایش را درمی‌آورد، زمینی که روی آن ایستاده‌ای زمین مقدس است. و سپس خدا به موسی می‌گوید که او قرار است رهبر بعدی قوم باشد و آنها را از مصر و از این قبیل چیزها بیرون بیاورد. موسی پنج ایراد می‌گیرد و مردی کم‌ایمان است.

و در هر مورد، خدا پاسخی ارائه می‌دهد و می‌گوید، من با تو خواهم بود، این و آن را به تو خواهم داد. و در پایان، وقتی موسی، چهارمین اعتراضش این است که او مردی کند زبان و دیرفهم است. و خدا می‌گوید برادرت هارون را به تو می‌دهم تا سخنگوی تو باشد.

و در نهایت، موسی فقط می‌گوید، فقط لطفاً کس دیگری را بفرست. من دیگر بهانه‌ای ندارم، اما فقط یک نفر دیگر را بفرست. و خدا در آن لحظه کمی عصبانی بود.

اما بالاخره موسی موافقت می‌کند و گمان می‌کنم خدا به نوعی او را سرپا نگه داشته است. اما خدا در خروج فصل چهارم، آیات ۲۱ تا ۲۳، به موسی می‌گوید که من با تو خواهم بود و همه چیز درست خواهد شد.

سپس یک قسمت کوچک عجیب در فصل چهارم، آیات ۲۴ تا ۲۶ وجود دارد. و فقط به آن نگاه کنید، و من چند نظر خواهم داد. بنابراین، همانطور که می‌گوید، در یک محل اقامت در راه، خداوند با او ملاقات کرد و خواست او را بکشد. خواست او را بکشد.

من همیشه به این موضوع می‌خندم، فکر می‌کنم خدا سعی کرد او را بکشد، می‌خواست او را بکشد، چه اتفاقی افتاد؟ آیا خطا رفت؟ اما به هر حال، قصد خدا این است که این کار را انجام دهد. سپس آیه ۲۵، صفورا که همسر موسی است، سریع فکر می‌کند، سنگ چخماتی را برمی‌دارد و پوست ختنه‌گاه او را می‌برد. و می‌گوید پوست ختنه‌گاه پسرش، اما فقط به معنای واقعی کلمه می‌گوید پوست ختنه‌گاه او.

و، او، ببخشید، پوست ختنه‌گاه پسرش را کند و پاهایش را لمس کرد. برخی نسخه‌ها پاهای موسی را هم اضافه می‌کنند. بنابراین، به عبارت دیگر، صفورا، در پاسخ به این، صرف نظر از اینکه حمله خدا به چه شکلی بوده، یک چاقوی سنگ چخماقی برمی‌دارد و پسرش را ختنه می‌کند.

و در این روند می‌گوید، تو برای من داماد خون هستی. پس، او، خدا، او را، موسی، تنها گذاشت. آنگاه بود که او گفت، داماد خون به دلیل ختنه

این مراسم یا این نوع چیزها در هیچ جای دیگر کتاب مقدس شناخته شده نیست. ما واقعاً چیز زیادی در مورد این نمی‌دانیم. بنابراین، می‌توانیم تمام روز حدس بزنیم که منظور از داماد خون چیست.

اما اگر کمی به عقب برگردیم، چیزی که می‌توانیم ببینیم این است که سه اتفاق می‌افتد. خدا سعی می‌کند موسی را بکشد، همسرش پسرش را ختنه می‌کند، و خدا منصرف می‌شود. بنابراین این به ما نشان می‌دهد که موسی، که اکنون رهبر بزرگی است، حتی در زندگی خود این آیین ختنه را انجام نداده بود.

و البته، در این مرحله، شریعت هنوز داده نشده بود. تنها شرط، اطاعت و ختنه بود که خدا به ابراهیم بازگردانده بود. و موسی حتی به انجام همین یک کار با پسر خودش هم وفادار نبود.

بنابراین، من فکر می‌کنم نکته اینجا این است که خدا به موسی و به اسرائیل و به خوانندگان می‌گوید که حتی رهبر نیز از الزامات حفظ کلام خدا و اطاعت از کلام خدا معاف نیست. اما این یک طعنه بزرگ است زیرا خب، اول از همه، من فقط به چاقوهای سنگ چخماق در یوشع و سنگ چخماق اینجا اشاره می‌کنم. این تنها دو جایی است که به سنگ چخماق اشاره شده است.

بنابراین، فکر می‌کنم ارتباط جالبی بین این دو وجود دارد. و فکر می‌کنم یادآوری این قسمت اینجا به ما کمک می‌کند. اما بعد ما را به یوشع ۲ یا یوشع ۵ برمی‌گرداند. و چیزی که در آن زمان متوجه می‌شویم این است که موسی، که به سختی، به نظر می‌رسد، از این تجربه نزدیک به مرگ جان سالم به در برد.

و شاید فکر کنید که این یک تجربه سازنده در زندگی خودش خواهد بود، اما در طول ۴۰ سال بعدی مراقب نبود که مطمئن شود اسرائیل در طول آن سال‌ها در بیابان ختنه شده است. او از این موضوع غفلت کرد بنابراین اکنون که آنها در کنعان هستند، این به خودش بستگی دارد که باید این ختنه دوم را برای گروهی که در ۴۰ سال گذشته ختنه نشده بودند، انجام دهند.

بنابراین، در آیه ۸ در یوشع ۵، وقتی ختنه را تمام کردند، آنجا می‌مانند تا شفا یابند. و خداوند به یوشع گفت: امروز ننگ مصر را از شما دور کردم. و بنابراین نام این مکان تا به امروز جلجال نامیده می‌شود.

ظاهراً، به نظر می‌رسید که این نام دو نام داشته است، جبعه هارالوط، به معنای تپه پوست ختنه‌گاه جلجال با کلمه غلتاندن مرتبط است. کلمه غلتاندن در زبان عبری «جلال» است و جلجال با آن مرتبط است.

بنابراین، چنین ارتباطی نیز وجود دارد. سوالی که اینجا مطرح می‌شود این است که سرزنش مصر چیست؟ و برخی از مفسران فکر می‌کنند که اکنون گناه اسرائیل در حال برداشته شدن است، و سرزنش مصر اکنون در حال برداشته شدن است. اما من فکر می‌کنم موضوع فراتر از این است، چیز دیگری است، یعنی سرزنشی که مصر علیه اسرائیل روا داشت.

به عبارت دیگر، اسرائیل اکنون کاملاً از اسارت مصر آزاد شده است. حتی از نظر روانی، آنها دیگر آزاد نیستند. در صفتیا، فصل ۲، آیه ۸، اشاره‌ای به سرزنش موآب وجود دارد، موآبی که سایر ملت‌ها را سرزنش می‌کند.

و بنابراین، من فکر می‌کنم این ایده اینجاست که مصر، صرف نظر از هر تأثیری که بر روان اسرائیل داشت، حتی آن‌هایی که ۴۰ سال بعد بودند، اکنون، اکنون در حال نابودی است، اکنون در حال نابودی است. بنابراین، این اولین آماده‌سازی آیینی برای ورود به سرزمین در این فصل است. دومی در آیات ۱۰ تا ۱۲ آمده است.

و اکنون ما اولین عید فصح را در سرزمین کنعان داریم. و گفته می‌شود وقتی آنها در اردوگاه جلجال بودند، عید فصح را در روز چهاردهم ماه، عصر در دشت‌های اریحا برگزار می‌کردند. و در خروج، فصل ۱۲، وقتی دستورالعمل‌های عید فصح داده می‌شود، این روزی است که آنها باید آن را انجام دهند.

بنابراین، آنها دوباره شروع می‌کنند، آنها کارها را طبق کتاب انجام می‌دهند. و توجه کنید، آیه ۱۱، که بعد از روز عید فصح، درست روز بعد، آنها برای اولین بار از محصول زمین خوردند. بنابراین، به یاد داشته باشید که در اعداد، آنها به عنوان جاسوس به زمین فرستاده شده بودند.

آنها درباره سرزمینی که شیر و عسل در آن جاری است صحبت می‌کنند، وعده‌هایی که خدا در مورد همه اینها داده بود. اما آنها نه، آنها مدتی، چند روز، حداقل یک هفته یا بیشتر در آن سرزمین بودند، اما ظاهراً هنوز از آن سرزمین نخورده بودند. و اکنون برای اولین بار، از محصولات زمین، نان فطیر و غلات خشک شده می‌خورند.

و سپس به طور قابل توجهی، در آیه ۱۲، به مَن اشاره می‌کند، چیزی که ۴۰ سال در بیابان به آنها خورنده شد، آن ماده سفیدی که از آن خسته شده بودند، و برای اولین بار متوقف شد. بنابراین، یک گذار نمادین قابل توجه از بنی‌اسرائیلی که به خدا وابسته بودند، بنی‌اسرائیلی‌های بیابان، اکنون بنی‌اسرائیلی‌های خود سرزمین کنعان وجود دارد. و دیگر مَتی برای قوم اسرائیل وجود نداشت، اما آنها در آن سال از میوه سرزمین کنعان خوردند.

در اینجا می‌خواهم ما را به کتاب تثنیه برگردانم و چیزی در مورد بنی‌اسرائیل و کنعانیان به ما نشان دهم. به تثنیه فصل ششم مراجعه کنید، و بسیاری از شما این فصل را می‌شناسید، به خصوص برای دعایی که در آیات چهار تا نه آمده است. گاهی اوقات به آن شما می‌گویند، زیرا این کلمه عبری در اینجا، یعنی فرمان «بشنو «است»

ای اسرائیل، خداوند، خدای تو، خداوند واحد است و الی آخر، در آیات چهار تا نه. اما من می‌خواهم در اینجا بر آیات ۱۰ و ۱۱ تمرکز کنم، زیرا با نگاه به آینده، موسی می‌گوید، تثنیه، فصل شش، آیه ۱۰، وقتی خداوند، خدای تو، تو را به سرزمینی که برای پدرانت، ابراهیم، اسحاق و یعقوب قسم خورد، بیاورد، به تو شهرهای بزرگ و خوبی که تو نساخته‌ای، خانه‌های پر از چیزهای خوبی که تو پر نکرده‌ای، آب انبارهایی که تو کنده‌ای، تاکستان‌ها، درختان زیتونی که تو نکاشته‌ای. و سپس ادامه می‌دهد.

بنابراین، اسرائیل وارد سرزمینی می‌شود که شیر و عسل در آن جاری است، سرزمینی پر از فراوانی، همه این چیزها. و حالا اینجا در یوشع، فصل پنجم، برای اولین بار می‌بینیم که آنها از آن بهره‌مند می‌شوند. و آنها به سرزمینی خواهند رفت که در آن مجبور نیستند برای به دست آوردن چیزها زحمت بکشند.

من در سنی هستم که برخی از اوج‌های جنگ سرد را به یاد دارم. در اوایل دهه ۱۹۸۰، مسئله سلاح‌های هسته‌ای کوتاه‌برد در اروپا، اتحاد جماهیر شوروی، ناتو و متفقین وجود داشت. و یکی از بحث‌های جدی، توسعه بمب هسته‌ای به نام بمب نوترونی بود.

و بمب نوترونی با بمبی که بر روی ناکازاکی و هیروشیما در ژاپن افتاد متفاوت بود. بمب نوترونی بمبی بود که ساختمان‌ها را ویران نمی‌کرد. نوترون‌ها و تشعشعات را شلیک می‌کرد و مردم را می‌کشت، اما شهرها را ویران نمی‌کرد.

و به گفته استراتژیست‌های نظامی آن زمان، آن بمب، «بمب بی‌نقصی» برای جنگ در مکانی شلوغ مانند اروپا بود. من اینجا به نوعی شاید به شکلی ناقص به آن اشاره می‌کنم، زیرا اسرائیل وارد سرزمینی می‌شد که قرار نبود ساختمان‌های آن را با خاک یکسان کند. بعداً در کتاب خواهیم دید که در مورد تخریب یا تصرف شهرها صحبت می‌کند.

در کتاب یوشع اشاره نشده که فقط سه شهر واقعاً در آتش سوخته‌اند: اریحا، عای، و حاصور، حاصور. در مورد بقیه‌ی آنها چیزی گفته نشده است.

و من فکر می‌کنم دلیلش همان چیزی است که در تثنیه آمده است، اینکه آنها به سرزمینی نقل مکان خواهند کرد که در آن سیستم‌ها و خانه‌ها سالم هستند. اسرائیل در حال ورود به آنجاست. و بنابراین، به یک معنا آنها مردم را نابود و آواره می‌کنند، اما ساختمان‌ها هنوز در جای خود باقی مانده‌اند.

و این هم نکته‌ی مهمی است. اجازه دهید، در حالی که دارم به آن فکر می‌کنم، به چیزی که قبلاً در بخش مربوط به تاریخ خروج و این سطح از ویرانی بزرگ که حدود ۱۲۰۰ سال قبل از میلاد، شاید کمی بعدتر اتفاق افتاد، اشاره کردم، اشاره کنم. این اتفاق در اصل به یوشع نسبت داده شده است.

آن سطح از تخریب تقریباً در تمام مدیترانه نیز وجود دارد. بنابراین، نمی‌توانسته اینطور باشد، بلکه در آسیای صغیر و ترکیه و از طریق جزایر یونان و مصر بوده است. و بنابراین، این فقط مدرکی از تخریب یوشع نبود، نکته اول.

نکته دوم، اگر متن تثنیه را جدی بگیریم، نباید انتظار داشته باشیم که اثری از نابودی کنعان توسط اسرائیل ببینیم، زیرا در بیشتر جاها، شهرها را نابود نکردند. فقط مردم را بیرون راندند. بنابراین، تمام این لایه‌های سوخته دیگر از ویرانی لزوماً به دلیل بنی اسرائیل نیست.

و به نظر من، به همین دلیل است که ما زمان ورود اسرائیل را در زمانی زودتر، یعنی حدود سال ۱۴۰۰ داریم. هرج و مرجی که در حدود سال ۱۲۰۰ می‌بینید، بخشی از چیزی است که من آن را دوره داوران می‌بینم. و دوره داوران، خود، زمان هرج و مرج است.

و این با این شواهد باستان‌شناسی دیگر بسیار خوب مطابقت دارد. بنابراین، این فقط یک پاورقی برای بحث قبلی در مورد تاریخ یوشع و تاریخ خروج است. برگردیم به یوشع ۵. بنابراین، این دومین مراسم آماده‌سازی وجود دارد تا اکنون برای اولین بار پس از سال‌ها، عید فصح را جشن بگیرند، به نظر می‌رسد که در اجرای فرامین و دستورالعمل‌هایی است که آنها باید هر سال این کار را انجام دهند.

بنابراین، آنها به نوعی همه چیز را قبل از ورود به سرزمین، آماده می‌کنند. حالا، بالاخره، در فصل ۵، آیات تا ۱۵ را داریم که چیز جدیدی هستند. و ظاهراً این سومین آیین نیست، این یک نوع آیین سوم، مانند ۱۳ دو آیین اول نیست.

اما یوشع در کنار اریحا ایستاده و نگاه می‌کند. او مردی را می‌بیند که روبرویش ایستاده است. او شمشیری در دست دارد.

یوشع از خود می‌پرسد که این کیست. اما علاقه‌ی اصلی او معطوف به سوالی است که در انتهای آیه‌ی ۱۳ می‌پرسد، که می‌گوید، آیا تو با ما هستی یا با دشمنان ما؟ بنابراین، می‌توان فهمید که این مرد نوعی چهره‌ی نظامی است. او شمشیری در دست دارد، اما چندان علاقه‌ای به اینکه او کیست، ندارد.

او می‌خواهد بداند که آیا تو با ما هستی یا نه؟ و به عبارت دیگر، از نظر من، علاقه‌ی جاشوا کوتاه‌بینانه‌تر است. می‌خواهم ببینم تو چه فایده‌ای برای من خواهی داشت. و پاسخ مرد اساساً فقط آیه‌ی ۱۴ است، نه

من فرمانده لشکر خداوند هستم. اکنون آمده‌ام. اکنون، با این کلمات، فرمانده لشکر خداوند باید فوراً به یوشع می‌گفت که او طرفدار اوست، که این فرمانده طرفدار یوشع و قوم است.

اما آن مرد فراتر از این خود را معرفی نمی‌کند. و به او نمی‌گوید که من طرف تو خواهم بود یا طرف دیگر. او فقط می‌گوید، نه، این چیز مهمی نیست.

چیزی که مهم است بدانید هویت من است، نه وظیفه من. نه کاری که قرار است برای شما انجام دهم، بلکه اینکه من که هستم. و من فرمانده ارتش خداوند هستم، و هر چیز دیگری از آن سرچشمه خواهد گرفت.

اگر می‌دانید که خداوند مسئول جهان و کائنات است، خداوند قول داده است که با شما باشد و من فرمانده او هستم، پس اگر از من پیروی کنید، باید اعتماد به نفس داشته باشید. بنابراین، آیه، به افتخار او، خب به افتخار او، یوشع سپس به زمین می‌افتد و او را به روی خود می‌پرستد و می‌گوید، پس پروردگار من به بنده‌اش چه می‌گوید؟ و امیدوارم کتاب مقدسی داشته باشید که در آن آمده باشد، پروردگار من، اگر با دقت نوشته شده است، و این کلمه | نگاه کنید، کلمه پروردگار با حرف بزرگ نوشته نشده است. با حرف کوچک در عبری با کلمه "خداوند" که به خدا اشاره دارد، متفاوت است.

این کلمه آدون است، که فقط به این معنی است، این نوعی خطاب به مافوق است، نوعی خطاب مودبانه پروردگار من چه می‌گوید؟ این اصطلاحی است که در اشاره به انسان‌ها، معمولاً بین یک انسان و انسان دیگر، استفاده می‌شود. آدون همچنین می‌تواند به معنای مالک، ارباب یک مزرعه یا برده باشد.

بنابراین، او فقط می‌گوید، به عبارت دیگر، یوشع واقعاً متقاعد نشده است که این یک شخصیت الهی است. او فقط فکر می‌کند که این یک انسان دیگر است. اما او می‌گوید، به بنده‌اش چه می‌گوید؟ و بنابراین فرمانده ارتش خداوند در آیه ۱۵ پاسخ می‌دهد، صندل‌هایت را در بیاور زیرا جایی که ایستاده‌ای مقدس است.

و این باید فوراً آشکار باشد که ما را به داستان موسی با خدا در بوته سوزان در خروج، فصل سوم، بازمی‌گرداند. بنابراین، در این پنج فصل اول، اشارات زیادی به خروج و موسی و آنچه خدا در دریای سرخ و با موسی و مصر و همه اینها انجام داد، وجود دارد. حال، بسیاری از مفسران در شرح کلی کتاب می‌گویند که فصل سوم، فصل پنجم، آیات ۱۳ و ۱۵، بخش اول و آغازین بخش بعدی کتاب، یعنی نبرد اریحا و سپس نبردهای بعدی هستند.

و بنابراین، یک وقفه بزرگ بین آیات ۱۲ و ۱۳ وجود خواهد داشت. در آیه ۱۵ به اریحا اشاره شده است، بنابراین منطقی است. اما نظر من این است که نه، این قسمت در اینجا به سایر مقدمات آیینی تعلق دارد.

بنابراین، ما ختنه داریم، عید فصح داریم، و دوباره بر تقدس و مقدس بودن تأکید داریم. به یاد داشته باشید، خدا در فصل سوم گفت، خود را تقدیس کنید. بنابراین، من فکر می‌کنم این سه به هم پیوسته‌اند.

دو قسمت وجود دارد که به نظر مشابه می‌آیند. یک بخش مربوط به آیین‌ها و سپس یک بخش جداگانه وجود دارد، اما همه آنها با تمرکز بر آماده کردن خود در برابر خداوند، ابتدا جستجوی پادشاهی خدا، و سپس هر چیز دیگری به شما اضافه خواهد شد، به هم مرتبط هستند. بنابراین من پایان آماده‌سازی‌ها را اینگونه می‌بینم.

خدا با آنها بوده است. خدا در فصل اول مسئولیت را به آنها داده است، و ما از راحاب اطمینان داریم که آنها موفق خواهند شد. در عین حال، ما تصویر زیبایی از یک غیریهودی داریم که به خدای اسرائیل ایمان می‌آورد.

ما معجزه عبور، یادبود آن و سپس مقدمات آیینی قبل از اینکه آنها واقعاً وارد اولین درگیری‌ها شوند را داریم. بنابراین این در پایان این بخش اول متوقف خواهد شد.

این دکتر دیوید هاوارد است در حال تدریسش در مورد یوشع از طریق روت. این جلسه ۸، یوشع ۵، آمادگی برای به ارث بردن زمین است.